

IVI



توضیح: در یکی بهدایت استاد درونی که باین دست نوشته برای خود  
 بنویسند که در طبع و آن در باره و سنگ بنای انشا تراشیده و طبع شده  
 بهمانند استغفار رساله موجود در سه جلد جداگانه بود پس از آنکه هر جلد را  
 چون که رساله تکمیل کرد در علم فراست و قیاسهای خوب اندک و شش  
 مر از جنات خوانند (چنانچه چند اعمه جان عزیزم) جمع هر سه جلد شده و در  
 یک تاریخ بنویسند ۸۹۹ هجری قمری این ستارگان آسان باشند که جمع  
 بنات الفهرست را کنند و متفرق بودند در یک جلد نه بهر که در آورده و در یک جلد  
 اینجواب را در علم و منظوم نمودم. حقیقت باستان را

نقد از کشف الظنون

علم الفراسه عده صاحب مفتاح السالكين فروع علم البسی  
 ومن الكتب المولفه فيه كتاب الامام الرازي خلاصه كتابه المطوع  
 زیادات همه ولا تعلیمون کتابی به الفراسه مختص بالسنون. با فخره  
 خوشبختی نام مولفین همه رساله های انجمه معین است بجز همین رساله فرست  
 در صفحه ۱ سطر ۲۰ معنی فرست را از کشف ابوالقاسم راغب نقد کرده است  
 در ص ۵ سطر ۱۶ در بیان مثال از کاه آب و شتر میگوید: (قد كنت  
 في قافلته في مفازة خوارزم و ضللتنا الطريق) که تصور کنیم از راهی  
 باشد یا فاریابی

فرست رساله انجمه ۱۰۰ رساله از تون قدیم که بعضی از آنها نوشته و فرست

- ۱- رساله فی علم الفراسه (شجره که در صفحه مقابل داده شده) مورخ و کاتب بهر سبب ۸۹۹
  - ۲- رساله فی تحقیق الوباء و سبب حدوثه و دفع مضاره تالیف ابوسهل عیسی  
 یحیی المبحی که با مر خوارزمش ابوالباقس ناموریت مامون تالیف کرده  
 توضیح در پشت این صفحه باج مورخ و کاتب بهر سبب ۸۹۹ صفحه ۳۱، ۴۵ = ۳۶۸ سطر
  - ۳- رساله یعقوب بن یحیی الکندی در نجوم و تاثیر که اگر باین احتیاج دعا که زمان دورا  
 در ص ۸ سطر - بماسیسی (در ص ۲۴۵) تذکر است. در ص ۶۰۰ سطر ۵۴، ۵۵
  - ۴- رساله افلاطون در معنی طوف و شرایط فیلوف نام ترجم معلوم نیست و در پشت  
 و منابع بنام یحیی رساله بهر سبب باید از تون حکما شده فاریابی بهر سبب ۸۹۹، ۵۴
  - ۵- رساله فی العلم الاعلی از تون کبیر ترجمه و شرح از ابوالنضر فاریابی مورخ و کاتب  
 ۸۹۹ هجری قمری ۱۱۱۱ سطر ص ۵۹
  - ۶- رساله فی اثبات المفارقات تصنیف الفقیه ابی عبد الله المعصومی تمیذ بن سنا  
 (توضیح لازم آنکه در جلد اول ص ۱ رساله بنام فاریابی نسبت داده که با توجه نقد  
 و صحت نسخه که در کتاب خطی از فضل و تیر مورد اعتماد است یا این رساله غیر از آن و یا اشتباه و  
 التبعی در سنده صاحب الذمیه روی داده که باید بگویم) در ص ۵۹ سطر ۶۲
  - ۷- رساله فی بیان برموده صدیقی بن یحیی بن یحیی - توضیح لازم آنست که نسخه فاریابی شرح و تفسیر  
 و مطالب راحت عنوان قوله نقل و تفسیر و شرح بدوخته - و اما آنجا که گفته اند را در کتب  
 و جلد خاص بود در سبب نسبی نام و تفسیر اشاره به فیهام) محرر بهر سبب ۸۹۹ و تون ۳۸۲ سطر ۱۶
  - ۸- ۹- ۱۰- تفسیر سه سوره معوذتین از شیخ ابن سنا قریب ۴۴۰ سطر ص ۸۰، ۸۱
- در صفحه ۸۸ سطر ۹ اشاره دارد که مطلبی را در بعضی نسخا مستقصا نموده و این موضوع صحه  
 است از این تفسیر را شیخ تالیف نموده



توضیح: در رویکه بعدایت از استاد درونی که بان دست خود برای غرض  
 بفرستاده که در نور طبع و از در باز و دستک به انشا در ترازو نشاند و طبع  
 بهایکند است غم رسال موجود در سه جلد جداگانه بود پس از آنکه هر جلد خواست  
 چون که رساله نخستین را که در علم فراست و قیاس شناسی خوب خوانده و شریف  
 مرا از و خاتم خوانسته (جمادی جلد اولم جهان غریبم) ختم هر یک خطا و  
 یک تاریخ میزنسند ۱۹۹ هجری شمسی بود این ستارگان آسمان افشار که جمیع  
 بنات نقیض را کرده و متفرق بودند در یک جلد نفی هر یک کرده آورده و در یک خط  
 اینجوا هر که را منتظم و منظوم نمودم. حسینعلی باستانه راد

نقد از کف الفنون

علم الفراسه عده صاحب مفتاح المعادن و فروع العلم الجسیسی  
 و من الکتاب المولفه فی کتاب الامام الرازی خلاصه کتاب طبع  
 زیادات همه و لا قلیون کتابی الفراسه مختص بالفنون باخره  
 خوشبختی نام مولفین همه رساله های مجموعه معین است بجز همین رساله فرست  
 در صفحه ۱ سطر ۲ معنی فرست را گفته ابو القاسم راغب نقد کرده است  
 در ص ۵ سطر ۱۷ در بیان مثال از دکا و آب نوشته میگوید: (قد کنت  
 فی قافله فی مفازة خوارزم و ضللتنا الطريق) که تصور میکنم از رازی  
 باشد یا فارابی

- فهرست رسال مجموعه ۱۰۰ رساله از تونی قدیر که بعضی نیمه و بعضی تمام است
- ۱- رساله فی علم الفراسه (شیرجیکه در صنف مقابل داده شد) مورخ و مکتوب بهر سینه ۸۹۹
  - ۲- رساله فی تحقیق الوباء و سبب حدوثه و دفع مضاره تالیف ابوسهل عیسی  
 یحیی المسیحی که با مرخواست از ابو العباس نامورین مامون تالیف کرده  
 توضیح در پشت این صنف ۱۰ مورخ و مکتوب بهر سینه ۸۹۹ صنف ۳۱ = ۴۵ = ۳۶۸ سطر  
 بر سر ۲۲
  - ۳- رساله یعقوب بن اسحق الکندی در نجوم و تاثیر کوکب استجابة دعا که زمان جورا  
 در ص ۴۸ سطر - بناسبتی سنده (در ص ۲۴۵) مذکور است در ص ۱۰۰ و ۱۰۱ سطر ص ۵۹
  - ۴- رساله افلاطون در معنی طیف و شرایط فیلوف نام ترجمه معلوم نیست و در پشت  
 و منابع بنام بجز رساله بجز خودم باید از معتز بن حکم اند فارابی یا شیخ ابراهیم باشد ص ۵۴
  - ۵- رساله فی العلم الاعلی از تونی قدیر ترجمه و شرح از ابونصر فارابی مورخ و مکتوب  
 ۳۱ رجب سنه ۸۹۹ ۱۱۱ سطر ص ۵۹
  - ۶- رساله فی اثبات المفارقات تصنیف الفقیه ابی عبد الله المعصومی نیشابوری سنه  
 (توضیح لازم آنکه در جلد اول ص ۱ رساله بنام بنابر نسبت داده که با توجه نقد  
 و صحت نسخه حاضر که مدعی خطایی از فضل و دیگر مورد حمایت یا از رساله غیر از آن و یا اشتباه و  
 التباسی در دست صاحب الذمیر روی داده که باید بگویند) در ص ۵۹ سطر ۶۲
  - ۷- رساله فی بیان رموز قصه حق بن قطان - توضیح لازم است که نسخه حاضر شرح و تفسیر  
 و مطالب را تحت عنوان قوله نقل و مستقیم شرح برداشته - و آنجا که علامه را در کتب  
 و مجله شخص بود در نسخ منسبی نام و حتی اشاره به نیه ام) محرر عمر شعبان ۸۹۹ قمر ۳۸ سطر ۱۴
  - ۸- ۹- ۱۰- تفسیر سه سوره معوذتین از شیخ کونیس ابن سینا قریب ۴۴۰ سطر ص ۸۰ ۸۹  
 در ص ۸۲ سطر ۹ اشاره دارد که مطلع را در منطق نقل استقصا نموده و این موضوع صحه  
 استناد این تفسیر را شیخ نماید میناید



در فرست این نریم زیر نام عیسی بن یحیی حسرت آمده  
 بن ابراهیم از شاگردان حنین و ترجمان بسیار خوبی بود و گذشته از ترجمه دیگر  
 این کتاب را از دست ..... نام مع که به رانی در در ص ۵۲۹ چاپ این  
 و در شرح حال و نام تألیفات کند می بینم نه در قسمت پنجویست و نه در مضامین  
 و این نام این رساله بر بخوردم

سید علی قزوینی





انفسه استحي احد لحيته **و** ليس يتوجب ان يكون له عين **و** المخلوقه واسم على الخصوص  
برسالته **الكتاب** فهدى رساله مشتملة على معارف تليق من علم الفرائد ونسأل  
اسد غرر علماء الحق والوفيق والكلام مرتب على ثلاث **الكتاب الاول** في الامور  
الكلية هذا العلم وفيها فصول **الفصل الاول في العارضة** العارضة عبارة  
عن الاستدلال بالاحوال الخاصة على الاطلاق الباطنة ونحو الكلام ان يقول ان  
المزاج اما يكون هو النفس اما ان يكون له النفس على كلام المتقدمين يكون الاول  
الطريق وكذا الاطلاق الباطنة تابعين للمزاج والاستدلال بالحقائق الظاهرة على  
الحق الباطن جاريا مجرى الاستدلال بحصول واحد المتكافئين على حصول للآخر والاستدلال  
ان في كل واحد من وجه **الفصل الثاني** في بيان فضيلة هذا العلم وتبيل على الكلام  
والشعر والعقل اما الكتاب ففقوله عز وجل ان في ذلك لآيات للذين يتفكرون وقوله  
تعالى قدر فهم بسم الله ونشر فهم في الحق وقوله ٢٢ سيبا سمع في وجوههم من اذن اليمين  
واما الشعر فقول صلى الله عليه وسلم ان يشهد هذه الامنة محمدت فهو خير واما العقل فمن  
وجه الاول ان الانسان ملئ بالاطمع فلا يتفكر عن محاطة النفس والشراف في  
الحاجات وادراكات هذه الصناعة تفيد معرفة احكام النفس في اية الاشياء كانت  
جليه المنفعة والثاني ان راضية البهائم مستندون بالصفات المحسوسة للحيوان والافعال  
واصح وسائر الحيوانات التي يربون ويأصتها على احكامها الحسنة والسيئة فاذا كان  
هذا المعنى فظاهر يحصل في حق البهائم والسباع والطيور فلا يكون معياره في حق الانسان  
كان لولا ان الانسان اصل هذا العلم مستند الى العلم الطبيعي وتعاريفه متفرقة بانها  
مكان مثل الطب سواء بسواء فكل طبع يدر كنه هذا العلم فهو عينه متوجه في الطحال  
**ابو القاسم الرازي** رحمه الله استحقاق هذه النقط من قوائم فروع الشريعة انشاء كتابه  
الفرائد عبارة عن خلاص المعارف بهذا الطبع المعين **الفصل الثالث في العلم**  
اعلم ان على اثنين احدهما ان يحصل خاطره في اعتبار الانسان من خلقه ومن خلقته كذا



وكذا

وكذا من غفل عن ان يحصل هناك علاقة جسيمة ولا اماره محسوسة والسياسة ثابت ان  
جملة النفوس ان طلة تخلفه بالمهابة فبغيرها يكون في غاية الاثر ان والحق والصدق  
عن العلمين الجسيمة وفيها ما لا يكون كذلك وكذا ان النفس على معرفة العيوب في  
وقت النوم فكذلك النفس المشقة الصافية قد تغرق على معرفة العيوب حال اليقظة  
والنفوس التي شأنها ذلك تكون ايضا محسوسة في هذا المعنى بالكم والكيف وهذا القسم  
ما لا تترك في هذا الكتاب **واما القسم الثاني في العلم** وهو الاستدلال  
بالاحوال الظاهرة على الاطلاق الباطنة وهو علم يسمى الاصول على الفروع شئيل  
بعض الصوفية من الفرق بين يدين العقين فقد انطق بحيل تتبيل القلب في  
الامارات والفرائد تحصل تجلي في جوار السموات والارض ومن قوى فيه نوار الروح  
المذكور في قوله ونفخت فيه من روحي فوته هذه الفرائد واعلم ان بطليموس قال في  
اول كتابه في علم النجوم من كتابها وانما هو من قائل المولد ان صاحب الاحكام  
قد حكم بعض صفات القوة النفسانية المطلقة على عالم المخلوقات وهو المراد بقوله منك  
وقد حكم بعض صفات القوة العقلية وهو المراد من قوله ومنها فهمنا كذا في صاحب علم  
الفرائد في كتابه في معرفة العقول القديمة وهو فرائد الدنيا وكتاب الاول وقد حكم  
الاحوال الظاهرة المحسوسة في تحديد على الاحوال الباطنة وهذا النوع من علم الفرائد  
هو الذي يجري فيه التعليم والتعلم **الفصل الرابع في فروع العلم** الذي هو متعلق بالعلم  
اعلم ان الاستدلال على حصول الاشياء تارة بما يكون علته وتارة بما يكون غايته معلولا له  
وتارة بما يكون معلولا لعلته وهذا هو المعنى الاستدلال باجد المعلومين على المعلومات  
فهذه ايضا الامور التي يتصل بمعرفة الاطلاق الباطنة التي هي الانسان تارة يكون  
بالعلم المجردة وهو المزاج البديهي وتارة بمعلومه واثره وهو الافعال الصادرة عن  
الانسان وتارة بما يار الاحوال التي هي كالمعلومات للمزاج الاصل في الانسان واعلم ان  
معرفة المزاج الانسان في الامور لا بعد معرفة الاثر الذي منها يترك بدن الانسان فلهذا  
لا شك ان البدن الانسان في مركب وكل مركب فلا بد من علل اربع وهي المادة والصورة  
والنفس والغايات فاما المادة القرينة لبدن الانسان وهو العضو والروح والبعيد منها  
الاخلاط الاربعة وبعيدتها الاركان واما الصورة احصاها المبدن الانسان في











...

حال شيئا الغضب عليه يصير صوتا عظيما جدا أو عذبا شيئا الخوف عليه  
صوته صوته خافتا والمب في ان هذا شيئا الغضب عليه يخرج المرأة الغيرة من البطن  
إلى الظاهر فتظهر البثرة واحمرارة وجوب توسيع المسامد وتفتح السدد في البطن  
الصوت وبهذه الاحوال يوجب الصوت الغرور شيئا عظيما واما عند الخوف فالخوف  
الغريزة تحصر الباطن فيستولى البرد على الظا وذلك يوجب تضيق المجرى في البطن  
الصوت وذلك الغرور يوجب الصوت حادا او دقيقا واذا عرفت الكلام في هذه  
المشايير فاجبة مثله في سائر الاحوال فاذا اضيقا الاحوال انفسا ثم لما ان الحارة  
عند حدوث كل فعل من هذا النوع الاصلوت علكم حارة من تلك الحالة انفسا  
ومن ذلك الصوت المخصوص شائبة مضمومة على حصول الخلق المخصوص وبهذا ايضا  
قانون صحيح ولقد سمعت ان حكما الهند كانوا يعالجون الامراض الحساسة بالموسيقى ويك  
لانهم اذا عرفوا ان الصوت الحادث عند الغضب هو الصوت اقل من عذو ان الصوت  
بهذا الصوت شاكله لطبيعة الغضب في الحارة والبرودة فاذا حدثت بان في مرض  
بارد اسمعه ذلك الصوت على سبيل علاج الغضب الصند فكان يحل القليلين  
في هذا الباب **الطريق الثاني** ان في الحركات العظمى ليس لها محل يدعوا الى الفعل  
اولها من القليل الى الاعمال وفي الغضب وتفتح طباعها واهلها  
فلا جرم فعل كل حيوان يدل على حالة الباطن ثم عرفنا ان الخلق لا يطق واختلفت الطر  
معلولان في الامور الاصل فاذا اريانا انفسا يشابهون في امرن الاحوال الظاهرة في  
يستدل تلك المشابهة على حصول المشابهة في الخلق الباطن يستدل بالاجمور احد  
المعوليين على حصول المعلول الثانية فان قيل انه لا يشع كون الانسان شابهها ذلك  
من كل الوجوه بل البدن حصول المتماثلين في الغضب الانسان وامن تلك المشابهة  
انها الصفات واكثر الاحوال فلو كان الاستدلال بهصول المشابهة وكذا ما في  
سلك الصفة الواحدة على حصول المتماثل بينهما في الخلق الباطن اولى من الاستدلال  
محصل المتماثل بينهما في اكثر الصفات والاحوال على حصول المتماثل بينهما في ذلك  
الخلق الباطن **والجواب** عن من ذهبين ان الخلق الذي يشبهه مقدته مقبولة عند الحكماء  
ولذلك السبب قيل اجبة حلة الصم ولذلك فانه اذا وقعت صورته واحدة بين



صفر في شخص المسكين في كل الصورة والارض في من الصور في كل من  
بينها ومن الصورة الاخرى فان الطبع يميل الى الخفاء بالصورة التي في المشابهة  
اولى اذ عرفت بذلك فقول ان هذه الصورة الاربعة هي التي في هذه الصورة الى  
الامر انما نفهم الى تلك الصورة الاربعة الاسماء والصور فان طالع في كل  
الاسماء اجمع الاسم المذكور فيقول عليك المذمة وكل من سمعها واحاصلها فيقول  
عليه وجه العيش ووجهه والاعلى التوجه وحد بل يقول على وجهها الوجه الثاني فيقول  
اما اذا راينا حصول المشابهة في امثلة المفضة بين الانسان في المفضة ومن الجوان  
المفضة فيها عينا فيقول ان هذا الجوان فاذنا هذا ان كل جوان  
حصل فيه تلك الانوار الطاهرة فانه يحصل في الخلق الميعن وما لا يحصل فيه تلك الانوار  
الطاهرة فحصل فيه الخلق الميعن فيها يحصل عقدة في سبب هذا الطرد والعكس ان  
المستمر كذلك الخلق الباطن في صورة الخلق الطاهر مثله انما هذا ان كل جوان  
كان في في الاعضاء بعض الصور فهو شجاع واعنه هذه الحالة في انواع كثيرة في البهايم  
والوحوش وراياتنا ان الامر كذلك فيحصل عندنا اعتبار في ان هذه الحالة يستمر  
الشخص فاذ راينا اسما متصفا بهذه الصفة فقفينا عليها باسمه فيجب ان  
الغالب **الطريق الرابع في ذلك** ان نقول ان الانسان نوع فثمة ايضا في  
وهم لا في الرابع الى الفرس والروم والهند والمزك وكل واحد من هذه الاقسام  
خلق مخصوص في الباطن فاذ راينا الشكل الخاص في بعض الاقسام فاحاصل في الانسان  
حكما بان حصل الخلق الملائم لذلك الشكل فيتم **ثم** ان اهل المشرق طول القعدة  
اقوياء القلوب شحان واهل الغرب صفراء الوجوه ضعفاء القلوب فاذ ارايت  
مشرقا على شكل العربي فاقص فحصل اطلاق المقابلة فيه **الطريق الخامس في هذا**  
**الاسم انما هو حال الذكود والامات** واعلم ان الذكود في كل من من انواع  
الحجر ان كل حال الذكود في اجزاء الانثى والسبب فيه ان المراجع الذكود فيحصل سبب  
استيلاء الحرارة والبرودة المراجع الانثى في يحصل سبب استيلاء الحرارة والبرودة  
وهذا المعنى يقتضي هو الاثني في البدن واحدا في النفس الملائم له في طبيعة فامور  
الاول ان الذكود اصلب ابدانها واشد كثرة اولاناث ارضي ابدانها الثاني ان

[illegible]



ومن ثم يثبت الاول ان كل واحد من هذه الدلائل ليس بالمتيقن بان الدلائل الظن  
 الضعيف وان كانت الدلائل المتطابقة على المدرك في اعادة الظن  
 اقوى على صحتها هذا العلم ان لا يمكن ان لا يكون له دليل الا ان كان له دليل عليه  
 ان يستخرج الوجه في هذا الباب ان في ان النفس فيها قوة في هذا الباب على قوة  
 الصور الظاهرة واعلم ان القواعد من الامور الحسنة قد يكون ظاهرا اجليا يدركه  
 كل من ليس سليم وقد يكون خفيا لا يدركه الا من كان كمالا في القوة الباصرة وقد يكون ظاهرا  
 في القوة الباصرة الا انه يكون ضعيفا لظن قليل الاستنبات للصور المحسوسة  
 كلما التقديرين فان حكم الانسان الذي يكون حاله في الاجساد والخطا يكون حكما  
 ضعيفا اما الانسان اذا كان كمالا في القوة الباصرة المدركة للاستنبات المحسوسة  
 وكان كمالا في القوة السامعة المدركة للاصوات فله القدرة ان يدرك مقادير النفاثات  
 من الاشكال ومن الاصوات ثم اذا كان قويا في القوة على استنبات مثل المحسوسات  
 وصورها لم يكن شديدا الاستعداد لهذا العلم ثم اذا اعتنى بعد ذلك بهذا العلم  
 وضبط جميع البيانات المحسوسة للحيوانات والاشياء كالمسبحات والاضايات فخطا لا  
 عليه شي منها غيره وواظب على هذه الصفة غاية مديته فانه يقوى امره في هذا الباب روي  
 ان اقلين من الحكماء كان صاحب هذا العلم وكان حكما زعموا بالاحصائية والعنفات  
 فاعرف انما حتى نقس صورته على كائنه واعرفها على اقلين وامر ذلك هو المبلغ في القوة  
 ان هذه الصورة صورة ذلك الملك فلما نظر اقلين الى تلك الصورة قال هذا صورة رجل  
 عظيم الرغبة في الزنا فاستبعدوا ذلك الكلام وحملوه على حمله فلما رجعوا الى الملك فزوه  
 به فبقى الملك عجايبا شدة فطنته ثم ركب له وكرمه وقال صدقت كنت كذلك الا اني  
 كنت اصون نفسي عن تلك الفاحشة وانما ذكرنا ذلك لان الانسان دينا لظن في من  
 يذو اخر انهم حكماء بطانة فاسدة فظن ان ذلك ان هذا العلم فاسد وليس الامر  
 كذلك بل البقية ان مع الماحطة بالقرائن الكلية بهذا العلم لا بد من امور احدا  
 ان علم النجوم منسك ومنها وما بينهما انما هي القوتية وثابتها الملاحظة التامة والتجربة  
 اكثرية فبعد اجتماع هذه الامور سهلت هذه الصنعة وهكذا الحال في علم الطب والنجوم  
 وسائر الصناعات الا ان ان هذه الدلائل اذا تعارضت فانه لا بد من الميسر في الد

حكاية

ومن ثم يثبت الاول ان الدلائل الظن على جعل الحجة المبنية ان كانت حاصلة في  
 العضو الذي هو الجمل لذلك الحجة في اقوى من الدلائل الجاهلية في عضو آخر مثله  
 اذا حصلت دلائل في الوجه والعين على كون هذا الانسان جبانا وحصلت دلائل اخرى  
 في الصدر والكففين على كونه شجاعا فالمرجع الاول في اول وقت لان معدن الشجاعة  
 هو القلب والدلائل القلبية بالاعضاء القريبة اول بارهاية من الدلائل القلبية بالاعضاء  
 البعيدة فيحصل ان يحصل المدركان معا على سبيل الامتزاج فكلما كانت دلائل الكففين  
 ضعيفة حصل منه شي من الجبن ولكما كانت دلائل الشجاعة قوية حصل فيه اكثر الشجاعة  
 فيكون ذلك الشخص شجاعا دون الغاية وفوق الوسط واعتبر هذا في جميع الاشياء وعند  
 هذا يجب ان تعلم ان معدن القوة العقلية هو الدماغ ومعدن القوة الشهوانية هو الكبد  
**الثاني** ان الدلائل في التعارض فان تعارضت في الكلية والكيفية وجب التوقف  
 وان كان احدا الجانبين الكلية والجانب الاخر اقوى كلبنية وكانت قوة الكففين احد  
 الجانبين معادلة القوة الكلية من الجانب الاخر وجب التوقف واما اذا حصل الرجحان  
 في الكلية او في الكيفية او في كونهما وجب الترجيح **الثالث** ان اقوى الاشياء المدركة  
 دلائل على الاحوال الناطقة الاستدلال بالاحوال الاطلا والامرية فالقوى والاشياء  
 والاحاس لانها كالامور الخارجية الكلازمة الذاتية الجسمية ويتلوها الاستدلال بالاحوال  
 الاسوية والاعدية لانها كالامور الخارجية الدائمة ويتلوها الاستدلال بالاشياء  
 المحاصلة من الذكور والامات من الانثى وفي اقوى الامور لعبد الدلائل المشتملة من  
 مشاهدته الجوانب ثبات الراس ان هذه الدلائل قد يكون مشتركة بين الاطلاق الكلية  
 مثل ان شكل البرق وشكل الشجر يكون واحدا وقتلا يظهر التعارض فاذا حصل الرجحان  
 من هذا الوجه فانه يجب الرجوع الى اصطياد سائر الدلائل **المقالة الثانية** في بيان  
 مشغبات الامور في هذا الباب وفيها ابواب **الباب الاول** في علامات  
 الاثرية الكاملة اعلم ان كل عضو من اعضاء البدن اما ان يكون حارا او باردا فان كان  
 حارافا ان تلك الحرارة معتدلة او زائدة وان كانت الحرارة معتدلة فاعادت كمال  
 وان كانت زائدة فاعادت الاضلال بحسب الشمس واما ان كان باردا فاعادت كمال  
 البرد قليلا فانه وجب البطلان واذا عرفت هذه المقدمة فحسب علينا ان نذكر علامات





























[illegible][illegible]







[illegible]

1911

[illegible]



































کتابخانه  
مکتبہ  
مکتبہ  
مکتبہ

[illegible]













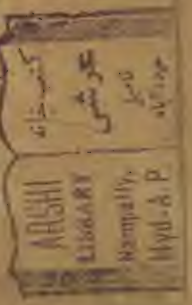






ووسطه وكل موضع العلة في الماهية متعلقا بالاولى علة ان يكون الاول علة  
على الوسط المتعلق الى الطرف نفس حكم الوسط على مكانه وجودا وحكما  
الوسط على ما يتصل به اما ان يتصل به مباشرة وبان يكون في  
الموجودات موجودة ولا يتصل به وذلك بعين ان يتصل بالعلل لا يتصل بها  
اذ العلل لا يكونان موجودين دون العلة والى المتعلق فيجب ان يتصل به وجودا  
العللة صار واجبا للوجود بقاءه بعين ان كان او لم يكن جبالا للعلل او لم يكن  
لا يتصل بالوجود العلل الواجبة بقاءه فان الوجودات العارية من حيثية وجودها  
فلا تأثير لها على الوجودات التي من عدمها التي تكون مثل هذا الوجود بدون  
العدم بل بالذات ذاته وما ليس ذات قلب **فان قيل** ان كان جبالا  
كان للمادة وجوده وكانا سببين لوجوده وما لاسباب الوجود ان كان  
جبالا كانت له مادية وكان له مادية في كماله ان العلة ان العلة كانت  
الوجود التي كان سبب الوجود ذاته ان الوجود الذي لاسباب يكون من الوجود  
تلك المادية يكون له وجودا صارعا ان الوجود الذي لاسباب يكون متعلقا  
المادة فاما فيها فكان وجوبها **ان قيل** ان الوجودات التي من حيثية  
انها **فان قيل** ان الماهية على الالح ان يكون اعني الذات لان الاول احد  
الذات من كل جهة ونفس الواحد من كل جهة واحد وجب ان يكون هذا الوجود  
الذات امر احدا فاما انقولن البراهين سلم من الاحكام والمبادئ  
كثرة فلا يجوز ان يكون الصار عن الاول او لوجوده جسم او مادة وذلك لان  
الصورة الجسمية تعمل بواسطة المادة الموجودة فيها لان وجود الصورة الجسمية  
في المادة لا يستغنى عنها ومصدر فضل كل شيء بعد وجوده فيكون المادة أمثلة  
علة لما بعد ما من الصورة والمواد والمبادئ ولكن ليس للمادة الا العيون  
الصورة الجسمية لا يمكن ان بعد وجودها وجودا حقيقيا وشخصيا بالوضع ففعلها اذ  
وضع ولو كان سببا للوجود جسمه كان وجب ان يكون او لاسباب الوجود مادة  
وصورة لكن ليس بين الصورة الجسمية وبينها وضع فلا يجوز ان يكون سببا  
لوجودها فلا يصح ان يكون سببا للوجود فاما فلا يصح ان يكون سببا لما بعد ما



[illegible]















[illegible][illegible]



















الحكمة في معرفة الله تعالى

فقد جعل جلالة الله المطلق هو الذي لا يكون هو ذاته هو ذاته  
 فان كل ما كان هو ذاته يستفاد من غيره في ذاته فغيره لم يكن هو ذاته  
 هو ذاته لانه منسوا اعتبر غيره اذ لم يثبت فيه شيء من كل شيء فانه كل شيء  
 ما كان هو ذاته من غيره فخصه بخصه وجوده من غيره وذلك هو ذاته فان كل شيء  
 فهو ذاته من غيره فالذي يكون ذاته هو هو واجب الوجود وايضا فكل ما يستلزم  
 الوجود فكل شيء وجوده من غيره فكل شيء هو ذاته فكل شيء هو ذاته  
 فان وجوده من غيره فكل شيء واجب الوجود هو الذي لا هو الا هو الذي لا هو  
 وكل ما عداه فليس هو من حيث هو بل هو ذاته من غيره وليس هو الا هو  
 هو بل هو ذاته هو الا هو فكل شيء هو ذاته هو ذاته هو ذاته هو ذاته  
 شيء الا بالوجود هو الوجود منها اضافية ومنها سلبية والوجود الا بالوجود  
 تعريف من الوجود السلبية والا كونه في التعريف هو الوجود الخامس لكونه  
 والسبب في ذلك هو كون كل شيء هو ذاته فان الاله هو الذي لا شيء له  
 لا شيء هو الا غيره الاله المطلق هو الذي يكون كذلك مع جميع الموجودات  
 غيره اذ اضافي وكونه غير متبني الى غيره سبقي واما كانت الوجود الالهية  
 ان اعتبر بها كمالها وعظمها الالهية هو هو شرح تلك الوجودات فكلها  
 وقد بينا ان الوجود منها سلبية ومنها اضافية وبيان ان الاله في التعريف  
 الشرح تلك الوجودات في الامرين وبيان ان امر الله تعالى في الحقيقة لا يتم  
 قوله هو ذاته ان يكون امرا كما كشف حلال حكمه لفظه هو كما في شرح التعريف  
 فيه لطايف اخر منها انما عرف تلك الوجودات بغيرها وبسبب الالهية الشرح  
 بالذات من الموجودات والاكثار العدل عنها الى الوجودات فكلها  
 لما شرح تلك الوجودات بغيرها التي هي الالهية عقب ذلك بالذات الواحد هو الغاية  
 في الواحدية كان فيه شيء على انه كان في اقصى الغاية في الوحدة ولم يكن له

مكتبة  
 جامعة  
 القاهرة  
 ١٩٥٠

ثم من الصفات لاجل تعدد تعريف تلك الطبيعة لا يذكر الوجودات ونسبها  
 الوجودات التي لا شرح ولا يمكن ان نذكر المقدمات واقتصر على تلك الوجودات  
 الالهية لغاية وحدتها وكما لا يباينها التي تستلزم العقول من كمالها والوجود  
 دون جملتها في ان الوجودات منها في الوجودات الملائكة والوجودات من كمالها  
 الوجودات منها في الوجودات الملائكة والوجودات من كمالها  
 حيث ان من واحد الاله على الرب النازل من علوه طوا وعرضه ولان الوجودات  
 كمالها في الوجودات البعيدة يكون الانسان متبجعا عرفه في كونه حاكما  
 من ارادة في ذاته شيء من من الوجودات منها كان الاله اقرب كان التعريف  
 بل تذكر في الكلام من فطاهر الله شيعته وسوان الالهية البعيدة في الشئ  
 معلوم ان الشئ حقيقة بل يكون معلوما لمعلوله والشئ الذي لا سبب له فانه لا شيء  
 الا من شيء لانه في الحقيقة الحسنى لكونه تعريف الطبيعة من الوجودات البعيدة  
 لم يكن في ذلك التعريف تعريف حقيقة بل في تعريف الحسنى من الوجودات البعيدة  
 القرب في الشئ الذي في الشئ لانه لا في الوجود والبدء الاول لا في الوجود  
 وجوب الوجود فانه واجب الوجود ولو اسقطه وجوب وجوده يلزم انه سبب الكل  
 ما عداه وجميعه من الوجودات في الالهية فلهذا لما اشار بقوله في الوجودات البعيدة  
 البسيطة في الالهية لا يمكن ان يعبر عنه بشئ هو الاله هو وكان لا بد من تعريفها  
 من الوجودات البعيدة في الشئ الذي في الشئ لانه لا في الوجود والبدء الاول لا في الوجود  
 السبب في الالهية سببها ما اعطى شأنه وما اقر سلطانه فهو الذي هو في الالهية  
 ومن غيره بل الطلقات والبلغة اذ ما استلزم من كمالها والعقل والوجود  
 اقصى لغوت الناعين واعظم وصف الالهية بل في الوجود المكنون ذكره الحسنى  
 منه هو الذي ذكره في كتاب الغزوة او دعني في حيرة الخدوس ورموزه الطرية  
 الرفيعة في شئ فكل ما بينه في الالهية كان لا يمكن ان يعرفه من غيرها  
 السبب في الالهية الاله جل جلاله علمها فان هناك العقل والوجود  
 المعقول واحد فلهذا الميزان في الشئ واقتصر على ذكر الوجودات في الشئ  
 الاول من المقدمات اصلها في وجوده بحدوده وساطة كونه في الوجودات











التي هي في حيزها

ومؤثر ولا يحتاج الى المعبود من حيث هو كذا وكذا واعلم ان فيه اشارة اخرى في حيزها  
 العلوم وهي ان الاستعداد والقدرة والقدرة في القوة عبارة عن الانبعاث الى القوة  
 فالامر بهذه الانبعاث الى القوة ذلك على ان يكون حصول الكمال ليس لامر محض الى  
 قائلها وذلك بحسب الكمال المقدر من ان يكون الكمال في ذاته ولا في غيره لا يها من  
 عند المبدأ الاول بل الكمال حاصل بوقوف على ان يكون المستعد وجهه قبوله اليها  
 وسواء المعنى بالاشارة النبوية صلى الله عليه وسلم ان لو كان في ايامهم فكم فمخات من حجة  
 الا فمخات من الما بين ان فمخات الا لطاف داية ولما اخل من المستعد وقت  
 ذلك فمخات عظمة جليلة وقوة عظيمة يمكن للما للوقوف عليها من غير نقص  
 قوله عز وجل ومن شر غاسق اذا وجب المستعد وسوا من غسقة للانسان ايجي  
 من الشرور اللادنة في الاشياء والقدرة الواقعة في صقع القدرة ان اعط  
 تلك الامور ما يشاء في الاضار جبر النفس الى انسانية الاشياء الداخلية معها في ابا اليها  
 وهي التي يكون الله لها من وجه وبها لها من وجه فمن وجه كلها له ومن وجه كلها عليه  
 القوة الحيوانية والعوى البشائية اما الحيوانية فهي طلبة غاسقة متكررة وقد عرفت الى الملائكة  
 من شمع الطلقة والشر والعدم والنفى الماطعة التي هي المستعدة خلقت في جبرها  
 ففقت صافية برة على كورات المادة وعلاقتها قابلية لجميع الصور والحيات في جبرها  
 ملك الطلقة والافوار لا يور الى عنها الالهيات يرتفع فيها من العوى الحيوانية الخجلة  
 والوحية وغير ذلك من الشهوة والعطف والاعود التي كصل في اثنى من ايجاج يكون  
 متحدة في ان جبر النفس الماطعة ولما ذكره ذلك اور عقبة ذكر ما سواهم منها  
 الشرور والحاصل من وقت الغاسق مشاركة للشر ما خلق لا اشته الى الاضار والامر  
 لكنه لما كان هذا الخاص فترتبه في صيرة النفس مظهرة لاجرم حسن ذكرها ليعرف في  
 يسهة كونه من اعظم الازايل فيعظم الاجاب عنه ويتعوى المحافضة عن الما  
 قوله عز وجل ومن شر الغاسقات في العقد اشارة الى العوى البشائية موكلة بتدبير الله  
 ونسوة ونموه للمدين عقد حصلت من عقد من الغاصر المتخلعة المشاهدة الى الكمال  
 لكنها من شدة انفعالها بعضها من بعض صارت بدنا حيا وانا فالتقائات فيها من العوى  
 البشائية فان التفتت بسبب لال صير جبر الجبر زايلا في المقدار من جميع جهات العمل

Hyd-A.P.

والعوى البشائية وهذه العوى هي التي توتر في زيادة الجسم البشري والى جميع  
 اجزاء المذكورة وليس يمكن ان يكون شي من الصايات بعد الزيادة من جانب  
 واحد الا وسو هذا نقصان في جانب اخر مثلا اذا قطع من احد  
 واراد ان يرفع في طوله فلما يدوان ينقص عرضها او ينقص او يمتد الى ان يتم اليه القطع  
 اجري اجنبية من خارج فاما العوى البشائية فهي تمتد العدا في باطن الجسم البشري  
 ويحمله شبيهه ويديج جبر الاعضا في جهاتها المثلثة فاشبه الاشياء البشائية العوى  
 البشائية التفت فان التفت بسبب ان شفع الشئ به وصير محب المقدار ازيد  
 مما كان في جميع جهات فالتفت في العقد من العوى البشائية ولما كان العوى  
 بين النفس البشائية والعوى البشائية بواسطة العوى الحيوانية لاجرم قدم ذكر  
 العوى الحيوانية على العوى البشائية وبجملتها فاشبه الملائكة من باقى العوى في  
 جبر النفس استحكام علايق البدن والاشباع ففقت بها بالعدا المواقف لها الا  
 بجبرها والاحاطة بملكات السموات والارض والاسفاس بالمتعوى (الواقعية)  
 قوله عز وجل ومن شر غاسق اذا وجب المستعد من الشرور اللادنة من العوى البشائية  
 والنفس فانه لما اشار الى الشرور اللادنة من العوى البشائية و اشار الى التفتيل و  
 بد من الشرور اللادنة من العوى الحيوانية ثم من العوى البشائية ثم من البدن حيث  
 له العوى ان شئ اخر وبه وبين النفس نزاع اخر وذلك المزاج هو احد النشئ  
 من ادم والبليس وسوء الداء العصال افره بالاستعداد بالمبدأ الاول منه ايضا  
 فهذه السورة دالة على كيفية صدور الشر في العضا الا انى وانهم مقتضون  
 لبا لذات وان المنبع للشر وبسبب النفس البشائية من العوى الحيوانية وان  
 وعلايق البدن واذا كان ذلك وبالا الحكا علىها فما احسن هذا الاعراض عن  
 ذلك وما اعظم لذاتها بالمفارقة عنه ان كانت فيادقة بالذات والعلاقة  
 وتحتج بحالات رزقا الله تعالى الجود انهم واثاله اكامل بحق الربى محمولا

بسم الله الرحمن الرحيم قل اعدو برب ابراهيم قد ذكرنا ان الربوبية  
 عبارة عن المنة والترتبة اشارة الى التسوية المزاج فان الانسان لا يوجد الا



البدن له ذلك ان الاستعداد انما يحصل بترتيب لطيفة وتدرج لطيف لطيف العفو  
 عنه وهو المراد بغيره وجعل فاذ استوتبه ونفسي فيمن في ذاك في الوجود  
 هو الفريضة بسوية المراج فاذ لم ينع الله على الايمان المقيس ان يراه بواسطة  
 ان سوي فراجبه بعد الترتيب بالقدرة العقلية لا ذلك بان افاض عليها نفسا  
 ناطقة وجعل اعضا البدن بما فيها من القوى الحسية والخيالية والوجدانية والفكر  
 والذكر والسمع والبصر والشم والذوق واللمس والشهوة والغضب والجماع  
 والقوى المحركة للعضلات والقوى النباتية من الغاذية وشبهها من الكسك والحركة  
 والمناخنة والدافعة والمنفذة والمولدة وبمجملة قواه الباطنية والحيوانية مع احكامها  
 احوالها وتباني من متعلقاتها وتشعب ماخذها صارت معقودة تحت تدبير النفس  
 الناطقة الروحانية التي هي الكمال فاما سوي المراج او لا يحصل معقودا للنفس  
 ثانياه سو يجزى كك ملك مطلق اذ ملك تقويض تدبير البدن الى النفس فان  
 المالك ملك ثم بعد ذلك لتدبير النفس شيئا فخره الى الاتصال بملك المبادي  
 المعقودة والعكوف على سباط قربها وطارئة حضورها والانتاج بشارتها  
 والالتصاف بالقرىب منها وتوكل الشوق الثالث في جملة الحاصل في غزيرة جملة  
 في الخلق والطلب على ان يكون دائم النضر الى ملك المبادي في ان يفيض عليها  
 شيئا من ملكها بالحقبة اما بواسطة حركات عقلية واسمالي براسها  
 فبغيره ثقلا بالملك ام عند الاستعانة بالقوى الباطنة وتدرج صورا ومعاينها  
 وتوكلها انواعا من الحركات مجربا مستعدا لتقبل الفيض وكل ذلك عباد  
 صدرت منها في ملك المبادي فخصه النفس في هذه الدريعة متعبرة وملك المبادي  
 مبعودا والاله هو المعبود فان ملك المبادي اسامي بحسب كل وقت فالاسم الاول  
 بحسب كون المراج سوارب والثاني بحسب فيض النفس هو الملك والثالث بحسب شوق  
 النفس هو الاله ومنها اشئ درجات اصناف العلاقات بين المبادي والنفس  
 لا الاله للوجود المدبر لها تركة القوم والماتن كيفية الاستعدادة بالمبدأ الاول  
 في السورة الاولى وسو المبدأ الثاني لا تطلق الى المبدأ للوجود بين كيفية وجود  
 الله في تقديره هناك في هذه السورتين كيفية الاستعدادة بالمبدأ الثاني لوجود

مورد آباد  
Hyd-A.P.

المصور ومن ملك الدرجات قوله عز وجل من سر الوسواس الخفاس الوسواس  
 القوة التي توجب الوسوسة وهي القوة المتجمل بحسب صورتها مستعدة للنفس  
 ثم ان سر كما هي تكون بالنعكس فان النفس وجهها الى الخارج والقدرة والقوة  
 المتجمل اذ احذتها الى الاشتغال بالمادة وعلاقتها بملك القوة تحسب الى المحرك  
 وتجذب النفس الى الباطنة الى العكس فلهذا ما يكون خفايا وقوله في سلطنة الله  
 في سوس في صدور الناس معناه ان الخفاس وسو القوة المتجمل انما يوسوس  
 في الصدور التي هي الباطنة الاولى للنفس لما عرفت ان المتعلق الاول للنفس  
 الانسانية الجلب وبواسطته تنبث القوى في سائر الاعضاء فثابتة القوة  
 او لا في الصدور قوله عز شانه من خفاسه والنفس التي هو الاستعداد والاشارة  
 الكائنة فيهما احواس الظاهرة والباطنة وهذا هو الذي يبلغ العقل اليه في عين  
 السورتين والله اعلم بما يراه جعلنا الله في ذلك انه اجداد الوهاب  
 ومن القاهر العارز الجبار  
 رسول الله صلى الله عليه وسلم





۹۲۳۶-جن

# کتابخانه مجلس شورای ملی

کتاب مجموعه شیراز - آراء و افکار فیض الاسلام  
مؤلف: دکتر فیض الاسلام  
موضوع: فلسفه و عرفان  
شماره قفسه: ۹۵۴۳

شماره ثبت کتاب

۱۵۶۷۳

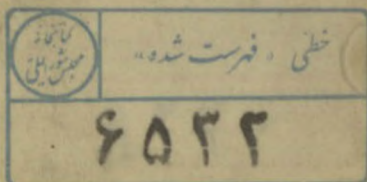
کتابخانه مجلس شورای ملی  
۶۵۲۲

کتابخانه  
عروسی  
نامبلی  
هیدرآباد  
ARSHI  
LIBRARY  
Nampally,  
Hyd-A.P.

بازدید شد  
۱۳۸۲

کتابخانه  
عروسی  
۸۵ - ۸۶





خطی « فهرست شده »

۶۵۳۲